

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ قَاطِمَةَ الرِّكْبَةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي
اُتَّجِبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرَمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرَّرُ بِهَا أَعْيُنُ دُرِّيَّتِهَا وَ أُلْبَعُغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

اگرچه ظاهراً در بدو شروع در ادله گفتیم در دو مقام باید بحث بشود؛ یکی در ادله داله بر
وجوب امر به معروف و نهی از منکر و مقام ثانی در ادله داله بر عدم وجوبها و قهراً
طبق آن شاکله باید بعد از بحث دلیل دهم که عقل باشد، نه و ده این بحث را عنوان
می‌کردیم اما اولاً دیروز یادمان رفته بود که این جور شاکله بحث را قرار دادیم و ثانیاً چون
آن ادله داله بر عدم معارضه با حکم عقل نمی‌کند، اگر عقل معلوم شد که دلالت دارد
خب نصوص نمی‌تواند مقابله با حکم عقل بکند. از این جهت جایگاه اصلی‌اش این است
که در جایی که می‌تواند معارضه بکند آن ادله ذکر بشود که بعد از کتاب و سنت و هم
چنین قاعده اشتراک و این‌ها، بله خب کسی ممکن است بگوید که اگر آیاتی دلالت بر
وجوب می‌کند ما ادله‌ای هم داریم دال بر عدم وجوب است تعارض می‌شود و هم چنین
اگر روایاتی هست دال بر وجوب یک روایت و آیات دال بر عدم وجوب هم هست تعارض
می‌شود. و یا اگر بخواهد به قاعده اشتراک تمسک کند خب اشتراک در جایی است که
خلافش دلیل نداشته باشد وقتی خلاف دلیل دارد، دلیل اشتراک دیگه آن جا نمی‌تواند باشد
و هم چنین استصحاب هم در جایی است که دلیل نداشته باشیم بر عدم، وقتی دلیل بر
عدم داریم استصحاب معنا ندارد. بنابراین از این حیث گفتیم که این جا بحث بشود. حالا
آقایان در نوشته‌های خوشان خواستند این‌ها را بعداً آن جا قرار بدهند یا این جا حالا ما
چون وعده کردیم فعلاً این جا بحث می‌کنیم.

خب به آیات و روایات متعدده‌ای استدلال شده برای عدم وجوب امر به معروف و نهی از
منکر. این آیات ابتدائاً آیات مبارکات را ذکر می‌کنیم بعد روایاتی که برخوردیم.

اما آیات؛ آیات متعددی در این مقام گفته شده که بسیاری از آن‌ها به حدی ضعیف الدلالة
هست که لایستحق این که ما در این مقام آن‌ها را بیان کنیم و ذکر کنیم. مثلاً مثل سوره
کافرون:

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (1)

لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (2)

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (3)

وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ (4)

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (5)

لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِي (6)»

به این استدلال شده که «لکم دینکم و لی دین» استدلال شده به این که امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست. خب این خیلی استدلال ضعیفی است و روشن است.

سؤال: استدلال شده به این؟

جواب: بله ذکر کردند.

و آیاتی که شبیه این آیه هست ذکر شده است. ولی دو آیه هست که اهم آیاتی است که ظاهراً این است و حتی بعضی آیه اولی من السلف حتی از زمان رسول خدا برداشت از آن این بوده که این امر به معروف و نهی از منکر علی حسب این آیه واجب نیست.

آیه اول آیه 105 یا 108، به حسب اختلافی که در شمارش آیات هست که بعضی‌ها پیش ادغام شده باشد یا نشده باشد حالا معمول بعضی جاها 108 آدرس دادند و بعضی جاها هم 105. حالا این مصاحف موجود ما که پیش ما هست 105 است. سوره مبارکه مائده، آیه 105؛

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»

علامه فرموده در المیزان؛

قد ذكر جمعٌ من مفسر السلف أنّ مفاد الآية هو الترخيص في ترك الدعوة الدينية و الامر بالمعروف و النهي عن المنكر.

جمعٌ من مفسر السلف این‌ها گفتند آیه بر این مطلب دلالت می‌کند. در روایات عامه به خصوص در در المنصور و این‌ها روایاتی است، قضایایی است که از آن‌ها استفاده می‌شود حتی در عصر خود پیامبر (ص) بعضی‌ها برداشت‌شان از این آیه شریفه همین بوده که امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست.

خب حالا تقریب استدلال به چه نحو است؟

به دو مقطع از آیه مبارکه برای این منظور استدلال می‌شود؛ یکی صدر آیه شریفه است، همان «علیکم انفسکم» این علیکم اسم فعل است یعنی جار و مجرور روی هم رفته وُضع مکان الفعل. مکان الزموا. یعنی الزموا انفسکم به قرینه این که انفسکم هم منصوب خوانده شده و مفعول قرار داده شده از این فهمیده می‌شود که این علیکم دیگه جار و مجرور نیست بلکه اسم فعل است.

خب پس معنای آیه شریفه این می‌شود «الزموا انفسکم» یعنی شما ملازم با نفوس خودتان باشید، هر کسی ملازم با نفس خودش باشد، تمام حواسش به خودش باشد، به دیگران کار نداشته باشد. «علیکم انفسکم».

تقریب استدلال این است که این «علیکم انفسکم» که دلالت بر الزام نفس می‌کند به دو بیان می‌توانیم بگویم نافی وجوب امر به معروف و نهی از منکر است.

بیان اول این است که التزام به نفس و چسبیدن به خود این لازمه‌اش این است که به دیگران کار نداشته باشیم. پس به دلالت التزام این واژه الزموا دلالت می‌کند بر این که نسبت به دیگران انسان نباید کاری داشته باشد چون اگر بخواهد به دیگران کار داشته باشد این منافات با الزام دارد مثل این که می‌گوید «الزم بیتک» یعنی از خانه بیرون نیا، توی هیچ تجمعی، توی هیچ راهپیمایی، توی هیچ مجلسی شرکت نکن. لازمه‌اش این هست دیگه. اگر گفتند الزم بیتک خب لازمه‌اش این است. یا به معتکف می‌گوید «الزم المسجد» خب معنایش این است که یعنی از مسجد بیرون نیا، به جای دیگه سر نزن.

پس خود مفاد «الزموا انفسکم» به دلالت التزام دلالت می‌کند بر این که امر به معروف و نهی از منکر که لازمه‌اش عدم التزام به نفس است و خروج از چسبیدگی به نفس است واجب نیست. این بیان اول.

بیان دوم این است که به دلالت التزام بیان نشود. این که این کنایه است. وقتی می‌گویند «الزمم بیتک» کنایه است، نه این که بخواهند بگویند از خانه بیرون نیا. یعنی کار به چیزهای دیگه نداشته باش. حالا اگر بیرون هم می‌آیی کار به چیزی نداشته باش. نه یعنی از در خانه‌ات بیرون نیا، حرام است از در خانه‌ات بیرون بیایی. «الزم بیتک، الزم جلیسک» این‌ها یعنی کاری به کار دیگران نداشته باش. پس بنابراین کنایه است. «الزموا انفسکم» یعنی کار به دیگران نداشته باشید، دخالت در کار دیگران نکنید؛ انجام واجبات می‌دهند، نمی‌دهند، محرمات انجام می‌دهند... شما کاری نداشته باشید. شما به فکر خودتان باشید.

سؤال: لازم این بیان این است که منفی هم باشد.

جواب: حالا اگر گفتیم امر به شیء مقتضی نهی از ضد هست بله.

خب این استدلال به صدر آیه که دو بیان داشت؛ یک دلالت التزام «الزموا» دوم این که اصلاً این جمله کنایه است از این مطلب.

و هم چنین به ذیل استدلال می‌توان کرد «لایضرکم من ضل اذا اهدیتم» وقتی شما هدایت شدید به راه راست بودید این ضلالت دیگران و گمراهی دیگران ضرری به شما نمی‌رساند. این ذیل محقق طباطبایی قدس سره در المیزان استدلالاً برای آن سلفی که می‌گفتند که این آیه دلالت بر عدم وجوب امر به معروف و نهی از منکر می‌کند این جور تقریب کردند. یعنی تقریب را قبول ندارند. تغریضاً لهم گفتند لابد بنابر مسلک آن‌ها باید این جوری گفت. ایشان می‌گویند به صدر استدلال نکرده، به ذیل استدلال کرده برای آن‌ها. و حال این که صدر شاید اوضح باشد دلالتش از ذیل.

خب حالا ذیل را ایشان این جور استدلال می‌کنند؛ فرموده این «لایضرکم» حتماً خبر نیست که بفرماید ضرر نمی‌رساند به شما وقتی هدایت شدید «من ضل» این خلاف وجدان است. چطور اگر در جامعه کفر بود، فسق و فجور بود این ضرر به کسی نمی‌زند.

مسلم ضرر می‌زند، یک کسی که در یک جامعه‌ای زندگی دارد می‌کند که خیابان و محافل و همه جای آن کفر و فسق و فجور است هم خودش وقتی می‌خواهد بیاید بیرون هزار جور باید مواظب خودش باشد، هم بچه‌هایش و این‌ها را می‌خواهد مدرسه بفرستد، می‌خواهد جایی بفرستد، می‌خواهد.... یکی از دوستان ما مأموریت پیدا کرده بود در مثلاً نروژ و ... کشورهای اروپایی. زن و بچه‌اش را هم برده بود بعد از چند روزی من به پدر خانمش برخوردم گفتم خب ان شاء الله خوب هستند. گفت زن و بچه‌اش را فرستاده خودش مانده. گفته این بچه‌ها این جا باشند خراب می‌شوند. توی اتوبوس می‌نشین این جور است، توی آن جا می‌روی آن جور است، آن جا می‌روی آن جور است... آن‌ها را برگردانده بود.

خب چطور می‌شود بگویم «لایضركم» این قطعی است که یضركم. پس معلوم می‌شود این کنایه است یعنی شما تکلیفی ندارید. مثل نفی حکم به نفی موضوع. مثل لاضرر و لاضرار. آقای آخوند چه جور فرمود؟ ضرر که هست، چطور لاضرر و لا ضرار. پس به قرینه این که ضرر هست و وجود دارد و اگر بخواهیم جمله را این جور معنا کنیم کذب لازم می‌آید، خلاف واقع لازم می‌آید به دلالت التزام می‌فهمیم که این جا شارع می‌خواهد نفی حکم بکند به لسان نفی موضوع. این جا هم همین جور است، علامه همین را می‌فرماید. «لایضركم» یعنی شما تکلیفی ندارید، نه این که ضرری واقعاً نیست. تکلیفی ندارید. عبارت ایشان را عرض می‌کنم. می‌فرماید که... حالا این «فلکونه» مال من هست.

فلکونه کنایه عن الانتفاء التکلیف ای لا تکلیف علیکم فی ذلک و إلا فتضرر المجتمع الدینی من شیوع الضلال من کفر أو فسق مما لا یرتاب فیہ ذو ریب.

آدم‌های شکاک هم این جا شک نمی‌کنند. این قدر این مسأله واضح است که ذو ریب‌ها هم که جاهای دیگه شک می‌کنند این جا شک نمی‌کنند که ضرر هست. پس آیه نمی‌خواهد این را نفی کند، این که خلاف واقع است. اخبار نمی‌خواهد بدهد به این که واقعاً ضرر به شما نمی‌رسد. نه، می‌خواهد بگوید شما تکلیفی ندارید لایضركم یعنی شما تکلیفی ندارید. کنایه از عدم تکلیف است.

پس بنابراین صدر آیه به دو بیان و ذیل آیه به این بیانی که علامه فرموده یدل علی عدم وجوب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر.

سؤال: حاج آقا ضرر زدن یعنی این که ایمان‌تان نقصانی پیدا نکند. مثل همه پیامبرانی که در بین قوم کافرشان بودند. کار را سخت می‌کند ولی ضرری به اعتقادات آن‌ها نمی‌زند.

جواب: حالا از باب فاستبقوا الخیرات و سابقوا الی مغفرة من ربکم، حالا شما می‌خواهید جواب‌هایی که در ذهن مبارکتان می‌آید بدهید. ما فعلاً داریم استدلال را نقل می‌کنیم. استدلال کسانی که به این آیه خواستند استدلال کنند صدرأ و ذیلاً بر عدم وجوب امر به معروف و نهی از منکر.

خب این آیه اول، فعلاً ادله را می‌گوییم تا بعد ببینیم که این‌ها را چه جور باید پاسخ بدهیم. این دلیل اول.

دلیل دوم از این آیات کریمه آیه معروف موجود در آیه الكرسي، سوره مبارکه بقره، آیه

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»

«لا اكراه فى الدين» خب ما در امر به معروف چه كار مى كنيم مى گوييم تا احتمال تأثير مى دهيد بايد وادار كنيد به خصوص آن هاى كه امر به معروف را معنا كردند وادار كردن. بايد وادار كنيد. خب او نماز نمى خواهد بخواند، آقا نماز بخوان. آن يكى هم بايد بگويى، آن يكى را هم بايد بگويى. اين قدر بايد بگوييم كه حوصله اش... بالاخره بگويد پا شويم نماز بخوانيم از گرفتارى آن در بيايم. اين مى گويد، آن مى گويد. فرمود «لا اكراه فى الدين» اين لا اكراه فى الدين چه جور جور در مى آيد با وجوب امر به معروفى كه يستلزم الاكراه. و چه جور جور در مى آيد با نهى از منكرى كه يستلزم الاكراه براى نهى از منكر. وجوب امر به معروف و نهى از منكر مستلزمان للاكراه است و حال اين كه آيه شريفة مى فرمايد «لا اكراه فى الدين» بنا بر اين گفته شده است كه بله به واسطه اين آيه هم آيه قبلى، همين آيه قبلى آن آيات امر به معروف و آيات دعوت به دين همه نسخ شدند. آن مال اول كار بوده. بعداً ديگه نسخ شده. نه دعوت مى خواهيد بكنيد... هر كى ديگه راه روشن شده ديگه. هر كى هر جور مى خواهد باشد، شما چه كار به مردم داريد، خودتان درست باشيد. آن ها بعداً در آخرت جزاى كارشان را مى بينند. هل تجزون الا ما كنتم تعملون. هر كى آن جا همان كه اين جا انجام داده درو خواهد كرد. خب اين هم آيه دومى كه انصافاً جواب از اين ها هم دقت مى خواهد و از آن آياتى است كه اين دو آيه مباركه از سالف الايام از همان حين نزول، تقريباً از همان زمان ها مورد كلام بوده كه مراد چيه در اين دو آيه مباركه. خب اين آيات.

سؤال: آيه «قوا انفسكم و اهليكم»...

جواب: نه، آن «قوا انفسكم و اهليكم ناراً» نگفته به ديگران ... مفهوم كه ندارد.

سؤال: ...

جواب: نه، فقط را از كجا در مى آوريد؟

سؤال: از همان جايى كه آن آيه اولى در آورديم ديگه. «الزم نفسك» ...

جواب: آن «الزم نفسك» بود. اما اين جا كه نگفته «الزم اهلك»

سؤال: نه اين جا هم نفس و امر را مى گيرد. غير آن را چطور آن جا نفى كرديم؟

جواب: مفهوم بايد داشته باشد، مفهوم كه ندارد. آن جا لازمه خود الزام بود. الزام لازمه اش اين است كه جدا نشود. ولى وقتى مى خواهى امر به معروف كنى از خودت جدا شدى به فكر آن آقا هم هستى، به فكر آن آقا هم هستى، به فكر آن مكلف هم هستى. آن جا گفت جدا نشو از خودت، بچسب به خودت. لازمه چسبیدن اين بود اما اين جا مى گويد نجات بده خودت را و فرزندان و اهلت را، معنائش اين نيست كه ديگران را نبايد نجات بدهيم. اين جا اين آيه به اين امر كرده، آن جا به چيز ديگرى هم امر كرده. تنافى با هم اين جا ندارند. بله اين آيات هم هست، گفتم چون اين ها ضعيف الدلالة هستند اين ها را ديگه ذكر نمى كنم. همين دو آيه مهم ترين آياتى كه مى شود در ظاهر امرش استدلال كرد و جوابش هم جواب آسانى نيست همين دو آيه مباركه است.

و اما الروايات:

خب این روایت را هم ما از جامع احادیث شیعه عرض می‌کنیم. یکی جلد 14 این چاپی که من دارم. چون جامع احادیث شیعه چاپ‌هایش یک خرده با هم فرق می‌کند. جلد 14، صفحه 395، حدیث 46؛

نهج البلاغه: «وَرَوَى ابْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ فِي تَارِيخِهِ: عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى الْقَفِيهِ وَكَانَ يَمْنَنُ حَرَجَ لِقَتَالِ الْحَجَّاجِ مَعَ ابْنِ الْأَشْعَثِ أَنَّهُ قَالَ فِيمَا كَانَ يَخُصُّ بِهِ النَّاسَ عَلَى الْجِهَادِ...»

این ابن ابی لیلی در مطالبی که می‌خواست با آن مطالب مردم را ترغیب و تشویق به جهاد کند این حرف را زد:

«إِنِّي سَمِعْتُ عَلِيًّا رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ فِي الصَّالِحِينَ وَ أَثَابَهُ ثَوَابَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّادِقِينَ يَقُولُ يَوْمَ لَقِينَا أَهْلَ الشَّامِ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ...»

حالا این فرمایش امیرالمؤمنین است، به حسب نقل این.

«إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُذْوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرَّ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ يَلْسَانَهُ فَقَدْ أُجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِيَتَكُونَ كَلِمَةً لِلَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ الطَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ [تَوَرَّ] تَوَرَّ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينُ.»

خب این جا ببینید هر سه مرتبه امر به معروف ذکر شده. حضرت می‌فرماید همین که به قلبش انکار بکند این «سلم و برئ» اگر بیاید حرف بزند آن وقت یک ثواب بالاتری را دارد. و الا اگر نه، حرف نزند، فقط به قلبش «سلم و برئ» خب این دلالت می‌کند بر چی؟ خب آن مرتبه اول هم که انکار قلبی که گفتیم اصلاً امر نیست، نهی نیست. پس بنابراین این روایت مبارکه دلالت می‌کند بر این که در مقابل ترک معروف یا فعل منکر آن وظیفه‌ای که انسان دارد و با آن دیگه از عقاب و عتاب الهی رهایی پیدا می‌کند همین است که به قلبش انکار بکند، تنفر داشته باشد. اگر بیاید به زبان بگوید بعد به عمل بگوید آن‌ها فضل است، مستحب است. پس این روایت یا دلالت می‌کند بر این که تمام مراتب امر به معروف واجب نیست اگر بگوئیم قلب هم از مراتب است و فقط قلب واجب است اما دیگه به لفظ گفتن و به فعل واجب نیست. و اگر گفتیم اصلاً آن مرتبه اولی تسامح است که از مراتب امر به معروف و نهی از منکر شمرده شده و الا آن مربوط به امر به معروف و نهی از منکر نیست. همان طور که صاحب جواهر قبلاً نقل کردیم فرمود به این که امر نمی‌گویند، نهی نمی‌گویند. پس بنابراین یک تکلیف آخری است ربطی اصلاً به امر به معروف و نهی از منکر ندارد. اگر نداشت پس بالمره این روایت دلالت می‌کند که اصلاً امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست بلکه امر مستحب، فضل و آن که واجب است که اگر انسان انجام ندهد لم یسلم و برئ، این است که قلباً انکار نکرد. این روایت اول.

روایت دوم، صفحه 402، حدیث 61؛ کافی شریف، تهذیب:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ يَحْيَى الطَّوِيلِ صَاحِبِ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: حَسْبُ الْمُؤْمِنِ غَيْرًا (أَي غَيْرَةً، مصدر) إِذَا رَأَى مُنْكَرًا أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ يَتَّبِعِهِ أَنَّهُ لَهُ كَارَةٌ.»

کفایت می‌کند برای مؤمن از نظر غیرت دینی و تعصب دینی همین که وقتی منکری را

می‌بیند خدا بداند که در نیتش و قلبش او کاره است. همین کفایت می‌کند بر این که این آدم غیرت دینی دارد. این بنابر نسخه «غیراً» در بعضی از نسخ، در تهذیب در بعضی از نسخ «عزاً» هست. «حسب المؤمن عزاً» دلالتش شاید بهتر هم بشود. یعنی از نظر عزت همین کفایت می‌کند و حال این که اگر امر به معروف و نهی از منکر واجب بود فقط انکار قلب بکند ولی عملاً امر به معروف و نهی از منکر نکند چطور عزت هست، با معصیت خدا چطور عزت حاصل می‌شود. یا در بعضی نسخ «خیراً» هست. «حسب المؤمن خیراً» این هم دیگه دلالتش برای این که در خیر واقع بشود مؤمن و از ضلالت و گناه و معصیت خدا و نافرمانی خدا بیرون بیاید همین کفایت می‌کند که «إذا رأى منكراً أن يعلم الله عزوجل من نيته أنه له كاره» خب این روایت هم در کافی شریف هست.

روایت سوم، 416....

سؤال: ...

جواب: «حسب المؤمن ايضاً»؟

سؤال: ...

جواب: کجا دارد، این جا که نبود.

سؤال: ...

جواب: آن که بله. حالا این‌ها را در مقام جواب باید ملاحظه کنیم.

416،

سؤال: آن «لا يعلم» هست.

جواب: آهان «لا يعلم» هست، آن درست می‌شود.

416، حدیث 7، عیون اخبار الرضا؛

«حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمِيرِيُّ عَنِ الرَّبَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: جَاءَ قَوْمٌ يُخْرَاسَانَ إِلَى الرَّضَا ع فَقَالُوا إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ يَتَعَاطَوْنَ أُمُورًا قَبِيحَةً...»

یک عده از قوم و خویش‌های شما حالا پسرعموها، برادرها... این‌ها «یتعاطون اموراً قبیحة»

«فَلَوْ تَهَيَّئْتُمْ عَنْهَا...»

اگر شما آن‌ها را نهی کنید خب کار خوبی است، این آبرویزی است، این بد هست.

«فَقَالَ لَا أَفْعَلْ...»

فرمود من این کار را نمی‌کنم.

«فَقِيلَ وَ لِمَ قَالَ لِأَنِّي سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ النَّصِيحَةُ حَشِيئَةٌ.»

چون از پدرم شنیدم که فرمود نصیحت خشن است و افراد بر نمی‌تابند. من اگر این قوم و خویش‌ها را بخواهم نهی بکنم این‌ها بر نمی‌تابند و خلاصه روابط قوم و خویشی و این‌ها از بین می‌رود یا موجب شقاق و نقار و این‌ها می‌شود بین ما. از این جهت من این کار را نمی‌کنم. خب این جا هم گفته شده که این هم دلالت مثلاً بر این که واجب نیست، اگر واجب باشد که این حرف‌ها نیست، خب خشن باشد دیگه بالاتر از ضرب که نیست. مگر ضرب خشن نیست، خب یکی از مراتب امر به معروف را گفتند جرح و ضرب و این‌ها. حالا کلام خشن است، آن جا که فعل خشن است. این معلوم می‌شود که واجب نیست که حضرت می‌فرماید خب چون این چنین است حالا این امر مستحبی است انجام نمی‌دهم به خاطر این. اگر امر واجب بود که این عذر مقبول نمی‌شد. پس اعتذار حضرت دلالت می‌کند به دلالت التزام بر عدم وجوب. چون این عذر لایصح الا مع عدم الوجوب. این تقریب استدلال این بود. آن وقت این مال اعتذار حضرت. و هم چنین خود این که حضرت فرمود لا افعَل، با این که موضوع امر به معروف و نهی از منکر محقق شده می‌فرماید لا افعَل، این هم دلالت می‌کند بر عدم وجوب و الا امام علیه السلام تارک واجب هرگز نخواهد بود لعصمه سلام الله علیه. پس بنابراین به دو بیان این روایت هم دلالت می‌تواند بکند. یکی خود لا افعَل بعد از این که موضوع برای امر به معروف و نهی از منکر محقق بوده است حضرت می‌فرماید لا افعَل، نفرمود آن‌ها کار قبیح انجام نمی‌دهند، صغری را اشکال نکرد حضرت. صغری پس مورد تقریر حضرت است که بله هستند، متأسفانه هستند و لا افعَل. این لا افعَل دلالت می‌کند بر عدم وجوب.

دو، اعتذار حضرت. آن هم دلالت می‌کند بر عدم وجوب. این‌ها مجموع روایاتی است که فعلاً من در این .. حالا ممکن است شما روایات دیگری هم پیدا بکنید. این روایاتی که در حقیر در این تصور ناقصی که داشتم برخوردیم به این‌ها که ممکن الاستدلال به این‌ها بر عدم وجوب آن دو آیه بله آن‌ها صریحاً ذکر شده که سلف، عده‌ای استفاده عدم وجوب کردند و گفتند با این حالا نمی‌شود.

خب این مجموع آیات و روایاتی که برای عدم وجوب به آن استدلال می‌شود و قهراً اگر این دلالت‌ها تمام باشد معارضه می‌کند با آن ادله.

در مقام تخلص از این اشکال و این تعارض دو راه وجود دارد؛ راه اول راه اجمالی است، و راه دوم راه تفصیلی است.

راه اجمالی یعنی یک جواب اجمالی برای تمام این ادله.

جواب تفصیلی هم این است که تک تک این‌ها را مورد کلام قرار بدهیم. سنداً، دلالت این‌ها را بحث کنیم ببینیم آیا چنین مفادی دارد، این تقریب استدلالی که می‌شد درست است یا درست نیست.

اما جواب اجمالی این است که بعد از توفیر ادله داله بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر من الآیات ولو که ما از آن آیات استدلال بر وجوب گفتیم نمی‌شود اما لا اشکال در این که آن آیات دلالت می‌کند که از محبوب‌های بالا دستی خدای متعال است. و امت اسلام را به این یا ائمه علیهم السلام را به این ستوده که این‌ها امر به معروف و نهی از منکر بکنند.

خلاصه مجموع آیات کریمه چه آیاتی که راجع به این امت هست، چه آیاتی که امت قبل‌ها

را دارد بیان می‌فرماید از آن برمی‌آید که این‌ها از خصائص بلند مرتبه هستند. این از کتاب.

روایات مبارکات هم که فراوان بود روایاتی که دلالت بر فضیلت و بزرگی و وجوب می‌کرد آن هم که فراوان بودند که ... الفرائض است، بالاترین فرائض است، بهما تقام سایر الفرائض ...

در کنار همه این‌ها سیره بود، ضرورت بود، اجماع بود، این‌ها هم که بود. مجموع این‌ها به ما اطمینان بلکه یقین می‌دهد که این دو تا در شرع اسلام واجب است. وقتی این وجوب مسلم شد پس می‌فهمیم این ادله این طرف مناقشه دارد اجمالاً ولو مناقشه را نفهمیم چیه. آن قطع به آن طرف یا اطمینان به آن طرف چون این طرف در حد یقین‌آور و اطمینان که نیست، چند تا ظهور هست و چند تا ... آن یقین آن طرف برای ما اطمینان یا علم ایجاد می‌کند که این حرف‌ها درست نیست، این برداشت‌های از این ادله کتابی و سنتی درست نیست. حالا چرا درست نیست نمی‌فهمم. فکرش را نکردم ولی می‌دانم این درست نیست. مثل این که ما بعد از این که بحمدالله تبارک و تعالی به ادله قاطعه حقانیت اسلام و عقاید اسلامی را قبول کردیم می‌گوییم هر چی از این مزخرف‌ها می‌خواهند بگویند می‌دانیم این‌ها جواب دارد ولو بلد نباشیم. عوام معمولاً همین جور می‌گویند. می‌گویند این حرف‌های لاطائلی که این مخالفین و منکرین و این‌ها می‌زنند این‌ها را می‌دانیم جواب دارد چون برای آن‌ها یقینی است بروند از علما بپرسند. می‌گوییم خودت جواب بده می‌گوید من بلد نیستم ولی می‌دانم جواب دارد، جوابش پیش آن‌ها است. این جواب می‌شود اجمالی، یعنی او می‌داند ایراد است، آن با این معارضه نمی‌کند. در باب مسأله وجوب امر به معروف و نهی از منکر علی‌ضوء ادله سابقه که اصرار بر این که در ادله سابقه ما به ده تا رساندیم و روی آن پافشاری هم داشتیم یکی از فلسفه‌هایش همین است. اگر فقط یک آیه می‌خواندیم، یک روایت می‌خواندیم خبر آن با این معارضه می‌کند. اما وقتی آن جا تراکم ادله شد که فقط حجت تعبدیه ما نداریم بلکه آن ادله ما را به سر حد قطع به این که این در شرع واجب است فی الجمله. خصوصیات و شرایطش و این‌ها بعد... و اگر دست کم بگیریم قطع نگوییم اطمینان می‌دانیم حجت است. وقتی آن قطعی شد یا اطمینانی شد پس می‌فهمیم این‌ها جواب باید داشته باشد. این جواب اجمالی یکفینا برای تخلص. خبر وقتی این طمینان را داشتیم که این‌ها جواب دارد علاوه بر این که از همین حرف یک مطلب دیگر هم استفاده می‌شود و آن این است که... یک جواب آخر اجمالی. و آن این است که این ظواهر چون قطع بر خلافش موجود است یا اطمینان بر خلافش موجود است پس بنابراین ظواهر کتاب اگر فرض کنیم ظاهرش همین است که حالا مستدل گفت، مستشکل گفت. ظاهر اماره است دیگه، اماره وقتی حجت است که قطع برخلاف نداشته باشیم، اطمینان برخلاف نداشته باشیم. پس این ظهور ولو بپذیریم ظهور آیه در این است این ظهور قطع برخلاف داریم، یا اطمینان بر خلاف داریم این ظهور حجت نیست بلکه آیه باید تأویل بشود، خلاف ظاهرش معنا بشود. هر دو آیه باید خلاف ظاهرش معنا بشود. اگر فرض کردیم ظهورش این هست. حالا بعداً در جواب تفصیلی آن جا می‌آید که حالا ظهورش این هست یا نیست. این جا این جواب‌های اجمالی است. و آن روایات مبارکات هم که سنداً و دلالة اگر فرض کردیم سندهایش تمام است یعنی اگر جای دیگه هم بود استدلال می‌کردیم. آن‌ها هم به دو وجه اشکال پیدا می‌کند. هم حجت سندش اشکال پیدا می‌کند، هم حجتش دلالتش اشکال پیدا می‌کند بعد از این که ما اطمینان و یا قطع برخلاف داریم. وقتی اطمینان و قطع برخلاف داریم حتی یقال که سند هم اشکال پیدا می‌کند، چرا؟ برای این که توضیح دادم یک وقتی حالا تکرار می‌کنم این حرف را که بحثی هست در اصول که آیا ادله حجت

ظواهر و ادله حجیت سند دو تا دلیل مجزا است که ما باید با ادله‌ای اثبات صدور کنیم برای اخبار ظنیه بعد اثبات صدور که شد با یک ادله دیگر اثبات حجیت ظواهرش را بکنیم. ضم دو دلیل بکنیم تا بتوانیم از این روایت برداشت کنیم. یک ادله بگوید سندش درست است، صدور پیدا کرده از شارع بعد ادله دیگه بیاید بگوید خب حالا این صادر ظهورش این است و این ظهور حجت است. یا این که نه، دلیل سند ظهور را هم درست می‌کند دیگه دو تا دلیل نیست. این محل کلام است، بعضی از بزرگان مثل شهید صدر می‌فرمایند همان دلیل سند حجیت ظهور هم هست. حالا چرا این... این‌ها آثاری هم دارد که حالا هر کدام را دیگه در محل خودش.

اگر ما گفتیم خب وقتی یک روایتی اطمینان به خلافتش هست یا قطع به خلافتش هست شارع حجیت سند را هم این جا شامل این نمی‌کند. نمی‌گوید این حجت است. ادله حجیت سند هم شاملش نمی‌شود. خب سند که شامل نشد حالا دلالت هم خود به خود می‌پرد اگر گفتیم دلیلش همان است. اگر گفتیم نه دلیلش آن نیست وقتی خانه از پای‌بست ویران شد خب دیگه حالا دلیل حجیت ظهور به چی تطبیق بشود، به چیزی که معلوم نیست امام گفته، پیامبر فرموده، خدای متعال فرموده. دیگه وجهی برای تطبیق حجیت ظهور نیست بر آن ادله. چون لغو است. پس بنابراین علی‌ای حال با این دو جواب می‌توانیم بگوییم که تخلصنا عن الاشکال. این‌ها یک جوابی دارد در محل خودش. خب این به قول مرحوم استاد قدس سره می‌فرمود هر جا حرف احتیاط توی بحث‌های علمی پیش می‌آمد ایشان توی بحث و این‌ها می‌فرمود این عصای پیرزنان است. احتیاط عصای پیرزنان است. پیرزنان فرتوت ضعیف هستند، قوت و قدرتی ندارند به کمک عصا یک چند قدمی راه می‌روند. این عصای پیرزنان است توی مسائل علمی احتیاط می‌کنی یعنی نمی‌توانی مسأله را حل بکنی احتیاط می‌کنی اما اگر قوت داشته باشی، قدرت داشته باشی که مسأله را تفصیلاً حل بکنی و بدانی دیگه احتیاجی به ... این جواب اجمالی دادن هم عصای پیرزنان می‌شود که خب دیگه نمی‌خواهی وارد مسأله بشوی، تک تک این‌ها را جواب بدهی، اشکال‌ها را جواب بدهی به آن روی می‌آورد. خب مواردی هم این عصای پیرزنان خوب است وقتی که انسان وقت کمتر دارد و می‌خواهد زودتر به مسائل دیگر بپردازد. اما این جا چون آیات هست، روایات هست و این شبهه‌ها مهم است ما ان شاء الله جواب تفصیلی را هم وارد می‌شود ان شاء الله که از آیات و این روایات چه جور باید جواب بدهیم. ان شاء الله شنبه چون فردا که به مناسبت شهادت صدیقه طاهره سلام الله علیها حسب یک نقل تعطیل است. دیگه آن سه‌شنبه هم بین التعطیلن است آقایان شاید تبلیغ بخواهند مشرف بشوند عده‌ای فلذا ان شاء الله شنبه.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.